



نَقاش

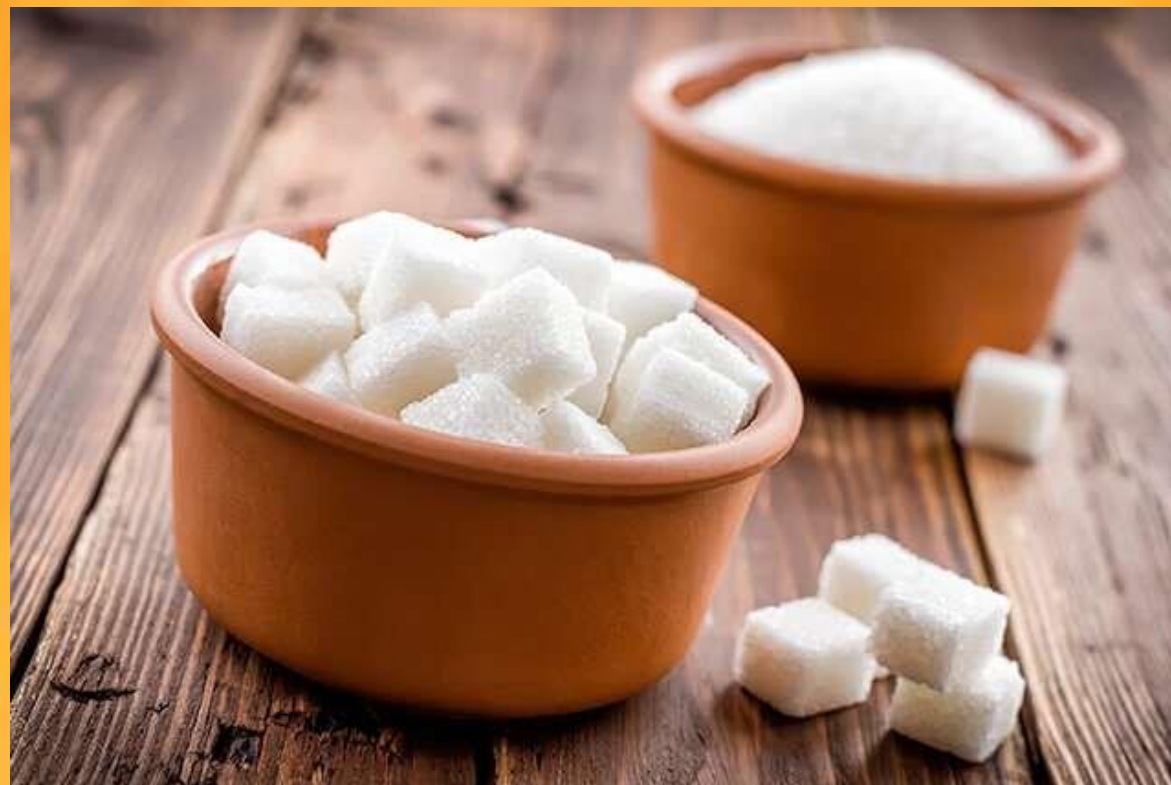


قوری



قندان

قند





قَاسِقُ



قَنَارِي

قرآن



قیمہ

آفا



خاتم

بُشْقَاب




قَاب

قَفَس



قايِق

ه	پ	ب	او و	اِ	اُ	آ	آآ	
قَه	قِی	قِی	قِی	قِی	قِی	قِی	قِی	قِی

ساقه

باقی

قیف

قوری

قِرْمِز

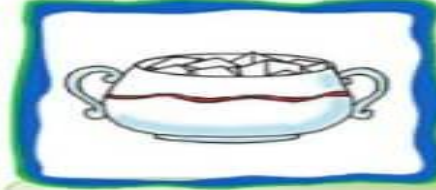
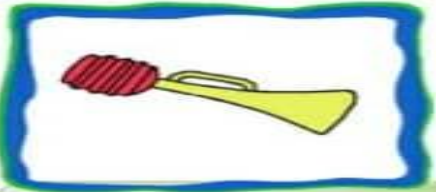
قُدس

قَفَس

قاب



نام تصاویر زیر را بنویس.



قاسم در اُتاق نشسته بود و مَشق می نوشت.

قندان پُر از قند روی میز بود.

قفس قناری کنار دیوار بود.

آواز قشنگ قناری به گوش می رسید.

گربه ای به قفس قناری نزدیک شد.

قاسم دوید و گربه را از قفس دور کرد.

گربه ترسید و از روی میز رد شد.

قندان پُر از قند به زمین افتاد و شکست.

وقتی قاسم به اُتاق آمد، گربه فرار کرده بود.

او در قفس را باز کرد و مقداری دانه برای قناری ریخت.

قناری از قفس آزاد شد و به سوی آسمان پر کشید.

قاسم می داند پرندهگان قفس را دوست ندارند.

مادر بزرگ از قُم آمده بود. ما به دیدن او رفتیم.
او در اتاق نشسته بود و قرآن در دست داشت.
او برای ما یک قندان قشنگ آورده بود.
مادر برای گُمک به مادر بزرگ به آشپزخانه رفت.
او قاشق و بشقاب را شست.
شقایق قوری و قندان را آورد.
من نیز به قناری دانه دادم.

















